

رسالت (حضرت نوح)

نوح (ع) در آینه قرآن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث از نظر اثبات و نفی در بُعد مقام رسالت و وظایف رسالت، راجع به نوح (ع) است. نوح (ع) اولین نبی اولوالعزم است که «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»^۱. ابتدائاً ابعادی از جهت ایجابی مقامات رسالتی آن حضرت صحبت می‌کنیم و بعداً سخن‌هایی که درباره -معاذ الله- گناه و یا گناهانی از ایشان بعد از رسالت ذکر شده است در تورات و در انجیل یا احتمال داده شده است در قرآن صحبت می‌کنیم و بعداً بحث، بحث تفسیری است از مقامات رسالت و دعوت و مدت دعوت و کیفیت دعوت نوح (ع).

در مرحله اولی یک بحثی راجع به کل اولوالعزم من الرسل داریم، رسل دارای درجاتی هستند «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۲ در عصمت رسالت، در خود رسالت، در اصل دعوت رسالت و در کیفیت دعوت رسالت، رسل الهی درجاتی دارند. اینکه راجع به آدم (ع) مفصلاً صحبت شد که آدم در زمان تکلیف و قبل از رسالتش مبتلای به عصیان شد، به حساب این است که آدم در پایین‌ترین درجات رسالت است، فرستادگی نخستین از طرف حق سبحانه و تعالی و این مطلب مفصلاً گذشت که عصیان ایشان، عصیان کوچکی بود، اما عصیان بود، اما عمل حرام بود در عین کوچک بودن و قبل از رسالت و عصمت رسالتی بود.

۱. احقاف، آیه ۳۵.

۲. بقره، آیه ۲۵۳.

این سؤال پیش می‌آید که آیا جواز عصیان قبل از رسالت، از برای همه پیامبران هست؟ یا از برای همه نیست؟ عرض می‌کنیم نه قاعده ایجابی داریم برای کل و نه قاعده سلبی. نه قاعده ایجابی داریم که کل پیامبران می‌شود عصیان داشته باشند قبل از رسالت و نه قاعده سلبی که نمی‌شود. زیرا بعضی از پیامبران مانند آدم (ع)، قبل از رسالت مبتلای به عصیان شد و گروه دیگری از پیامبران که بسیاری از آنها باشند، اکثریت مطلقه آنها باشند، حتی قبل از رسالت در زمان تکلیف، مبتلای به عصیان نشدند.

بر حسب دلالات آیات مقدسات قرآن، همان‌طور که «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» آیتی که جریان رسالات و دعوات پیامبران را نقل می‌فرماید، برای هر کدام مقام خاصی بعد از رسالت و قبل از رسالت، بعد از تکلیف و قبل از تکلیف قائل است. انبیاء (ع) عمرهایشان سه بخش است: یک بخش قبل از تکلیف است و یک بخش بعد از تکلیف قبل از رسالت و یک بخش بعد از رسالت، این سه بخش است. در این مثلث از بخش‌های هندسه رسالت رسل (ع)، در هر کدام بحثی است از نظر نفی و ایجاب عصیان.

قبل از تکلیف که عصیان معنا ندارد، چون اصولاً عصیان از آغاز تکلیف است، پس اگر پیامبری از پیامبران، قبل از تکلیف مبتلای به عمل خلافی شد، این ابتلاء نامش عصیان نیست، گرچه بر خلاف اولویت است از برای کسی که بعداً رسول خواهد شد، این یک بحث دیگری است. اگر در اینجا مطلبی داریم، در اختصاص خاتم النبیین (ص) است از نظر ادله کتاب و سنت. این مرحله اولی که مرحله قبل از تکلیف است که آنجا عصیان معنا ندارد. با اینکه در مرحله قبل از تکلیف، عصیان معنا ندارد، مع ذلک، خلاف شرعی که برای غیر مکلف، خلاف شرع نیست اما منقصهٔ ما است، نسبت به خاتم النبیین (ص)، این خلاف هم مسلوب است کما اینکه عرض خواهیم کرد.

زاویه دوم که محط بحث ما این است. از هنگامی که رسول مکلف شده است و هنوز رسول نگردیده است، آیا جایز است که عصیانی تحقق پیدا کند برای آنها؟ به عنوان اینکه قبل از رسالت و بعد از تکلیف، واجبات بر آنها واجب و محرمات بر آنها محرم، پس آیا می‌شود مانند آدم (ع) بعد از تکلیف و قبل از رسالت، مبتلای به عصیانی بشوند یا نه؟ نسبت به گروهی بله و نسبت به گروهی نه، نه از نظر دلیل اصل نبوت و اصل دلیل نبوت، بلکه از نظر کتاب و سنت.

این بحث، بحث محوری است که از نوح (ع) آغاز می‌شود تا خاتم النبیین (ص) که آیا بعد التکلیف و قبل الرسالة می‌شود عصیانی تحقق پیدا کند از گروهی از پیامبران یا نه؟ گروه خاص، گروهی هستند که می‌شود و شده است مانند آدم (ع) که بعد التکلیف و قبل الرسالة مبتلای به عصیان شد، اما نسبت به کل انبیاء می‌شود یا نه؟ گروهی مستثنی هستند. بر حسب آیه مبارکه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» مقام عزم را در کل ابعاد عزم، از برای رسل خداوند اثبات کرده است. آلا اینکه ما از این آیه بمفردها این مطلب را بیشتر نمی‌فهمیم که اولوالعزم من الرسل، از آغاز رسالت، اولوالعزم هستند که یکی از عزم‌ها، عزم بر ترک معصیت و فعل طاعت و فرائض است، اما قبل از رسالت نه. اگر گفته شود مراجع تقلید چنین هستند، یعنی از آغاز مرجعیت تقلید، اما از آغاز تکلیف نه، تا چه رسد از آغاز ولادت. همچنین این آیه مبارکه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» در بُعد رسالت، ولایت عزم در این آیه ثابت شده، بنابراین قبل از رسالت، اثبات ولایت عزم نیست و معنای عزم در اینجا دارای چند بُعد است، یک بعد عزم بر طاعت و اجبه حق و عزم بر ترک معصیت حق سبحانه و تعالی است.

عزم‌های دیگری هم هست که فعلاً بحث آنها نیست، فعلاً بحث در عزم سلبی و ایجابی، سلب حرام و ایجاب واجب است، قبل از رسالت و بعد التکلیف. اما این آیه از آغاز رسالت را اثبات می‌کند، اما چون «القرآن یفسر بعضه بعضاً و یشهد بعضه علی بعض» ما از آیات دیگری این مطلب را استفاده می‌کنیم که اولوالعزم من الرسل، در بُعد عزم بر فعل واجبات و ترک محرمات، نه تنها از آغاز رسالت چنین بوده‌اند، بلکه از آغاز تکلیف.

این آیه را بحث کردیم، اما اینجا این نکته را از آن استفاده می‌کنیم «وَلَقَدْ عَهِدْنَا»، سوره طه، «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ نَفْسِي وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عِزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ، کجا را دارد می‌گوید؟ قبل از رسالت است. قول للملائكة قبل از رسالت است، «وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عِزْمًا» قبل از رسالت است، برای اینکه «وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ»^۲ قبل از رسالت است، «عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» اثبات می‌کند این مورد را که «كَمْ نَجِدُ لَهُ عِزْمًا». آیا «كَمْ نَجِدُ لَهُ عِزْمًا» در بُعد فعل طاعت و ترک معصیت، بعد از رسالت است؟

۱. طه، آیات ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. همان، آیه ۱۲۱.

نه، بعد از رسالت نیست اولاً، آیه مربوط به قبل از رسالت است، «وَإِذْ وَادَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»، «فَقُلْنَا يَا آدَمُ»، «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى». این نکته را ما تا به حال به طور موضوعی عرض نکرده بودیم، بیشتر دقت بفرمایید.

از آیه اول که «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»، ما نتوانستیم بفهمیم و نمی‌شود فهمید که عزم در بُعد فعل واجبات و ترک معاصی، از آغاز تکلیف است، خیر، از آغاز رسالت است. اما همین عزم از برای اولوالعزم من الرسل از آغاز تکلیف است به دلیل آیه دوم: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، چه زمانی؟ قبل از رسالت، چون بحث راجع به اکل از شجره است، «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» که قبل الرساله است، «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى»^۳

پس، آدم (ع) قبل از رسالت و در تکلیف «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» بود، بعداً البته باید عزم بر ترک معصیت باشد در بُعد رسالت، و لکن نسبت به اولوالعزم من الرسل چطور؟ نسبت به اولوالعزم من الرسل «لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» طبعاً نیست، برای اینکه یکی از امتیازات رسل در بُعد بودن عزم، عزم بر ترک معصیت و فعل اطاعت است فقط بعد از رسالت؟ این اختصاصی نیست، آخر اولوالعزم اختصاص است، «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، پنج نفر هستند به حسب آیات متعدده‌ای، این پنج نفر که بر حسب آیات متعدده‌ای اولوالعزم من الرسل هستند، در کل عزم‌هایشان باید استثنائی باشند نسبت به سایر انبیاء، نباشند پس اولوالعزم نیستند. یکی از عزم‌هایی که باید استثنائی باشند، عزم بر فعل واجبات و ترک محرمات است قبل از رسالت، و آلاً از زمان رسالت تا زمان موت آنها، اینکه مربوط است به کل رسل، کل رسل از هنگام رسالت تا حین موت، حتماً فعل واجبات باید باشد و ترک محرمات هم باید باشد.

پس ما از این خلال این مطلب را استفاده می‌کنیم که یکی از امتیازات اولوالعزم من الرسل، این است که از آغاز تکلیف و قبل از رسالت، اینها دارای عزم بر فعل طاعت و ترک معصیت هستند، و آلاً این امتیازی نخواهد بود. پس این مطلب را ما از خلال آیات استفاده می‌کنیم که آن پنج نفر رسل که اولوا العزم من الرسل هستند، اضافه بر مقام عصمت عملی آنها، عصمت عملی را بحث می‌کنیم، نه عصمت وحی، وحی که قبل از رسالت نبوده، اضافه بر مقام عصمت عملی آنها از زمان رسالت تا

۱. همان، آیه ۱۱۶.

۲. همان، آیه ۱۱۷.

۳. همان، آیه ۱۲۲.

وفات کنند، قبل از رسالت هم و از آغاز تکلیف، اینها فعل واجبات حتماً، از نظر تحقق، نه اینکه از نظر تکلیف، و ترک محرّمات حتماً، باز از نظر تحقق. بنابراین جناب نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، مخصوصاً خاتم النبیین (ص)، اینها از آغاز تکلیف هم مبتلای به عصیان نبوده‌اند، نه قصوراً و نه تقصیراً، چون عزم وقتی قوی باشد بر ترک معصیت و فعل طاعت، خداوند هم تأیید می‌فرماید و از جهات تأیید ربانی این است که حتی قصوراً مبتلای به عصیان نشوند از آغاز تکلیف. این را عرض کردم که تاکنون به‌طور موضوعی عرض نکرده بودم.

اولوالعزم، خصوصیتی دارند که ما قبلاً مفصل بحث کردیم، یکی از عزم‌ها همانطور که عرض می‌کنیم، ترک عصیان است و فعل طاعت و لا سیما بعد الرسالة. پس اگر ما در تورات دیدیم و یا در انجیل دیدیم و محققاً هست که به نوح (ع) نسبت شرب خمر داده شده معاذ الله و نسبت گناه داده شده است معاذ الله، می‌گوییم این از تحریفاتی است که در کتب انبیاء احياناً شده است، اما اگر در آیاتی از قرآن مشاهده می‌کنیم و کسانی گمان می‌کنند و این گمان خود را به دیگران القاء می‌کنند، خیال می‌کنند و این خیال خود را به دیگران القاء می‌نمایند که نوح (ع)، مرتکب چند گناه شد، راجع به فرزندش «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»^۱ و از این قبیل. البته اینها جواب دارد، نه جواب به عنوان تحمیل بر این آیات است، خیر، درست حدقه چشم را باز کردن و با نظر دقیق به آیات نگریستن، بدون تحمیل، بدون کم و زیاد، از آیات نه تنها نمی‌فهمیم که نوح (ع) عصیان فرموده است، بلکه بالاترین مقامات تسلیم را در آن زمان‌هایی که این کارها را کرد و این جملات را گفت، ما استفاده می‌کنیم.

و اما راجع به نوح (ع)، این آغاز ولایت عزم است از برای رسل پنج‌گانه که دارای ولایت عزم هستند، این را قبلاً صحبت کردیم، پس چه فرق است بین آدم و شیث و ادريس و... که اینها صاحب شریعت مستقله نبودند و اولوالعزم نبودند، با نوح (ع)، این را تکرار نمی‌کنیم، قبلاً ما صحبت کردیم مفصلاً. نوح اولین پیامبر است بر حسب نصوصی از آیات مقدسات قرآن که دارای ولایت عزم است در ابعاد گوناگون. اولاً تابع شریعت سابقه نیست، ثانیاً، استقلال در شریعت دارد، ثالثاً، عزم بر ترک معصیت

۱. هود، آیه ۴۵.

و فعل طاعت از آغاز تکلیف تا چه رسد از زمان رسالت و الی غیر ذلک که چهار پنج خصوصیت است که از برای عزم در آیات اولوالعزم و در این بحث ما ذکر کردیم.

نوح (ع) بر حسب نصی از قرآن شریف، «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»^۱، چقدر لبث کرد؟ آیا این لبث نوح در قوم خود، لبث زندگی بود فقط که هزار الّا پنجاه سال زنده بود؟ خیر، لبث فی قومه بود، آیه می-گوید فی قومه، «وَلَقَدْ بَعَثْنَا»^۲ از بعث است، نه خلقنا، نه اولدنا، «وَلَقَدْ بَعَثْنَا» این مقام بعث است، فلث فی قومه، در قوم مبعوث الیهم، «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» ۹۵۰ سال دعوت بود، قبل از دعوت چند ساله بود؟ ما این را بحثی نداریم نفیاً و اثباتاً چون قرآن نفرموده است. نسکت عمّا سکت الله، بله در روایات مختلف است. قبل از اینکه رسول بشود، هزار سال بود، کمتر بود، بیشتر بود، هر چه بود ما کاری نداریم، قطعاً ایشان متولد شده و به سنی رسیده است که می شود دارای مقام رسالت باشد، هر چه می خواهد باشد. البته «آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۳ راجع به یحیی (ع) و استثنائی است و اگر راجع به نوح هم مقام رسالت در حال صباوت بود، قرآن تصریح می کرد، چون این بر خلاف جریان عادی است. بنابراین ایشان عمر تکلیف را یا بالاتر را داشته است و بعداً مبعوث مقام رسالت شده اند.

در اینجا حرف هایی هست، از جمله: کسانی که عمر طولانی را می خواهند انکار کنند و مخصوصاً راجع به عمر طولانی ولی امر (عج) دغدغه و شبهه دارند، به این گروه از آیات هم که می رسند می گویند «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» هزار سال، سال آن دوران، یک هفته بوده، بعضی ها اینطور می گویند، سال آن دوران یک ماه بوده است. جوابش بین است، قرآن که دارد با زبان عربی صحبت می کند و برای کسانی که عربی می فهمند صحبت می کند و می گوید عام، این عام از زمانی که نازل شد الی یوم القيامة الکبری باید دلالت داشته باشد، اگر مراد از عام اسبوع است خوب می-گفت اسبوع، چرا نگفت اسبوع؟ فرض کنید در آن زمان، لفظ عام را به اسبوع می-گفتند، می گوئیم اولاً، ثانیاً، ثالثاً.

اولاً: می گوئید در زمانی که خداوند راجع به نوح دارد صحبت می کند و مطلب رسالت نوح است، خداوند در آن زمان نوح را در هزار الّا پنجاه سال رسول کرد. می-

۱. عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. نحل، آیه ۳۶.

۳. مریم، آیه ۱۲.

گوییم لفظ عام که لفظ عربی است، آن وقت که عربی نبود، آن وقت سریانی بود، به زبان سریانی است، و اگر قرآن بخواهد فرض کنید که ۹۵۰ هفته، به هر زبانی در سریانی بود، اگر می‌خواهد در لغت عربی بگوید باید چه بگوید؟ باید بگوید «ألفاً ألباً خمسين اسبوعاً» پس این خلاف بلاغت و خلاف صحت است در بُعد اول.

ثانیاً: خداوند برای کسانی که زبان عربی می‌فهمند و از زمانی که آغاز شد نزول قرآن الی یوم الدین این قرآن محوریت دارد و مورد مراجعه است، خمسين عاماً فرمود، اگر هم ترجمه نیست، اصل است، بالاتر است، اصلش زیادتر است، خمسين عاماً، «ألفَ سنَّةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً» یعنی ۹۵۰ سال. ثالثاً، می‌گوید: «ألفَ سنَّةٍ»، آیا اگر عاماً، اسبوع است، سنه هم اسبوع است؟ می‌گویند بله دیگر، کسی که می‌گوید بله، می‌گوید بله، می‌گوییم اگر سنه هم اسبوع شد، جواب اول و جواب دوم، نه خلاف فصاحت و بلاغت است، بلکه خلاف صحت است، این غلط است و ما در قرآن آیاتی داریم بحث خواهیم کرد، آیاتی داریم که امکان در بُعد حکمت صحیحه ربانیه از برای طولانی کردن عمر انسان را، به هزارها و صد هزارها سال می‌رساند.

مثل قضیه حضرت یونس (ع)، یونس (ع) «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَكَلْبَتْ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۱، حساب کنید. اگر از مسبحین نبود، یونس در شکم ماهی «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» لبث داشت، چه چیزی؟ بدنش؟ که مرده است، آن هم نمی‌شود، برای اینکه اگر فرض کنیم که بمیرد در شکم ماهی، در شکم ماهی این هضم می‌شود، نمی‌ماند، لبث ندارد، لبث جسمی هم ندارد و حال اینکه قرآن لبث جسمی را نمی‌گوید. لبث یونس، یونس می‌ماند در شکم ماهی یعنی استمرار داشت زندگی یونس در شکم «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» چندین صد هزار برابر می‌شود. آیا در شکم ماهی که فضای استنشاق نیست، این جایی که فضای استنشاق نیست، فرض کنید یک ساعت بتواند زنده بماند، اما «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَكَلْبَتْ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» یونس را تا حالا حساب می‌کنیم، بعد را کاری نداریم. تا حالا چندین هزار سال است یونس (ع)؟ در این چهار پنج هزار سال حساب کنید، چهار پنج هزار سال یا نه، هزار سال، خیر، یک سال، یک سال را تقسیم کنید به ساعت‌ها و ساعت‌ها و ساعت‌ها و ساعت‌ها، ببینید چندین هزار برابر عمر صاحب‌الامر (عج) می‌شود؟ پس در حکمت ربانی این امکان تحقیقی آن هست و امکان وقوعی آن هست، ولکن «كَانَ مِنَ

۱. صافات، آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

الْمُسَبِّحِينَ» و همچنین پایین ترش داریم راجع به آن قضیه عزیر (ع) و همچنین غیر او.

بنابراین این حرف کنار برود، این خط زده بشود که «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلِثَمَّ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^۱ در این ۹۵۰ سال نوح (ع)، سؤالاتی پیش می آید، ایشان مبعوث علی من فی الارض کلهم بودد یا خیر؟ ما سؤالات را عرض می کنیم، جواب هایش را فکر کنید. سؤال اول: مبعوث علی من فی الارض کلهم بودند یا نه؟ جواب بله است، چون معنای ولایت عزم یک رسولی و یک رسالتی همین است که مبعوث الی كافة المکلفین، حتی الجن، تا چه رسد الناس. کسی بگوید ایشان در آن منطقه ای که بودند، فواصل دریایی بسیار بوده، چهارصد پانصد سال است که آمریکا تازه کشف شده، این فاصله های اقیانوسی بسیار زیاد که بوده و قابل سفر نبوده است از این خشکی به آن خشکی، حتی از خشکی آمریکایی و جایی مثل آمریکا، خبری برای این دسته نبوده است، پس به چه وسیله نوح (ع) دعوت خود را که در میان قوم خود نقش درستی پیدا نکرد در ۹۵۰ سال، چطور می شد این دعوت را به آنها برساند، رسانده است؟ چطور؟ نرسانده است؟ پس چگونه آنها مکلف بوده اند؟ این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که وقتی در آخر الامر، نوح (ع) دعا کرد «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^۲، خوب این علی الارض ثابت می کند که کل ارض دیگر، بعض ارض که نیست. آیا این اثبات نمی کند که کافرینی در کل ارض بوده اند؟ پس اثبات نمی کند که دعوت نوح (ع) به کل مکلفین من فی الارض رسیده؟ با حرف اول چه کارش می کنیم؟

ثم این «لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^۳ الی آخر، البته این بحث های بعدی است، این اشاره است. اینکه نفرین کرد بر کل اینها، اگر بزرگ هایشان، زن و مرد مکلفند و کافرند، خوب مطلب معلوم، اما نسبت به اطفال چطور؟ طفل که مستحق عذاب نیست، نسبت به نسل های اینها، البته حرف هایی زده شده، ولی ما می خواهیم ببینیم چه باید گفت، چه باید فهمید. نسبت به نسل های اینها که بعداً نسل هایی خواهند داشت، اگر این

۱. عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. نوح، آیه ۲۶.

۳. همان، آیات ۲۶ و ۲۷.

پدر و مادر کافرند، ولی در نسل او امکان ایمان هست و تحقق ایمان هست، چرا با کشتن و غرق کردن پدر و مادر کافر، این نسل‌هایی که امکان و تحقق ایمان در آنها هست، از این‌ها گرفته بشود و از این قبیل الی آخره. حالا ما در بُعد اثباتی مقام عصمت نوح (ع)، عصمت علمی و عملی و وحی‌ای از زمان رسالت.

- آنهایی که در نسلشان امکان تحقق ایمان هست یک مطلب است ولی بچه‌های غیر مکلف بودند، به هر حال اینها یک مطلب دیگر است.

- سؤال است دیگر، عرض کردم، این سؤال است آقایان فکر کنید که بچه‌های غیر مکلفی اگر بودند، اینکه می‌گوییم اگر حساب دارد، اگر بچه‌های غیر مکلفی بودند، خوب اینها چه گناهی دارند که خداوند آنها را خفه کند و در طوفان غرق کند؟ راجع به طوفان بحث مفصلی داریم، به سوره هود مراجعه خواهیم کرد و بحث خواهیم کرد، اینها نقطه‌های اولای بحث است راجع به نوح (ع). البته راجع به نوح (ع)، ما از زمان رسالت داریم بحث می‌کنیم، از آغاز رسالت تا زمانی که فوت کردند، ما در تورات و انجیل حرف‌هایی داریم، سلباً و ایجاباً، در قرآن شریف حرف‌هایی داریم کلاً ایجاباً، یعنی اثبات می‌کند مقام عصمت و... که مربوط است به مقام رسالت، آن هم ولایت عزم. اما بعضی از آیات هست که بعضی از کسانی که توجه نکرده‌اند، خیال می‌کنند دلالت دارد بر اینکه نوح (ع)، تسلیم در مقابل حق نبود.

مثلاً از جمله می‌گویند: ابراهیم (ع) دارای بالاترین مقام تسلیم بود که حتی سؤال نکرد چرا امر می‌کنی من فرزندم را بکشم، کما اینکه با فرزندش اسماعیل، جریانی که در خواب وحی شد، در میان می‌گذارد، «یا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * فَذَكَرْنَاكَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۱ ابراهیم آنقدر تسلیم، نه تنها به لفظ نیاورد که چرا، چرا، لفظی نگفت، حتی چرا عملی هم نبود، با کمال ارادت و با کمال اراده و تسلیم این کار را انجام داد، اما نوح «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»^۲، بعد آیاتی که «إِنِّي أَعْظُمُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱ و این حرف‌ها، البته اینها جواب دارد.

۱. صفات، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۵.

۲. هود، آیه ۴۵.

آغاز مطلب را از تورات و انجیل شروع می‌کنیم که چه نسبت‌هایی داده شده که کسانی هستند که یک شهپر در چشمشان فرو رفته، چشم کور شده، به طوری که از آن حالت چشمی افتاده، ولیکن اگر یک کسی یک ذره کوچکی به چشمش باشد به او ایراد می‌گیرند. آقا اول به خودت نگاه کن بعد به دیگری، این علمای انجیل، علمای تورات که تبلیغاتی ندارند، علمای انجیل که در کتاب هدایه جمعیه المرسلین الامریکن، اینها که من نصش را نقل کردم، می‌گویند نوح در تورات «کان کارزاً للبرّ و کان کذا و کان کذا و کان کذا و کان کذا» اما در قرآن نسبت داده است که این نفرین کرده است که تمام انسان‌ها را خداوند بکش، رحم نکرد بر انسان‌ها. نسبت به فرزند کافرش از خدا خواست که نجات بدهد و حال آنکه خداوند گفته بود ما کفار را نجات نخواهیم داد، از این حرف‌ها.

آنچه در نص انجیل هست، ما در کتاب عقائدنا، از صفحه ۳۴۴ که راجع به نوح (ع) بحث کرده‌ایم. «نوح (ع) نوح في العهد الجديد: مؤمن كارز للبر» یعنی حافظ للبرّ و آمن للبرّ. «الدكتور بُست» دکتر بُست آمریکایی در کتاب قاموس کتاب مقدس اینطور می‌گوید: «هو السابع من ولد آدم» نوه هفتمین آدم. «و لقد كان رجلاً عادلاً كاملاً و كان يعظ في الله تعالى إلى العدل و النصفه (۲: بط ۲: ۵)» انجیل دوم پطرس، فصل ۲، آیه ۵ «مشهوراً بالإيمان (عب ۱۱: ۷)» انجیل پولس، نامه‌اش به عبرانیان فصل ۱۱، آیه ۷. «و قد عاش خمسمائة و خمسين عاماً» که اینجا ۴۵۰ سال اختلاف دارد، حتی بیشتر، چون می‌گوید «عاش». «و قد عاش خمسمائة و خمسين عاماً». قرآن لبث رسالتی نوح (ع) را ۹۵۰ سال می‌گیرد که البته قبلاً هم مدتی بوده است. این می‌گوید که خیر «و قد عاش خمسمائة و خمسين عاماً و يمثل المسيح الحالة التي عليها الناس في الرجعة الثانية بطوفان نوح (مت ۲۴: ۳۸)» انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۳۸. می‌گوید مسیح (ع) حالتی را که مردم در رجعت ثانیه داشتند، چون دو رجعت بود، مرحله اولی بود که طوفان نوح شد، مرحله ثانی ولادت ثانیه بود که رجعت ثانیه باشد، که در رجعت ثانیه، ولادت ثانی، مردم چه کردند.

این حرفی است که ما از دکتر بُست نقل کردیم از قاموس کتاب مقدس. «المناظر: النص» ایشان نقل کرد از دوم کتاب انجیل پطرس، فصل ۲ آیه ۵ که چه؟ «هو السابع من ولد آدم و لقد كان رجلاً عادلاً كاملاً و كان يعظ في الله تعالى إلى العدل و

النصفه» ما اینجا نوشتیم که «النص في (٢ بط ٥: ٥) لا يعني ما عناه بست حيث يقول: و لم يشفق على العالم القديم» این را نقل نکرده، آن چیزی که به نفعش بوده نقل کرده است. «و لم يشفق على العالم القديم» بر عالم قدیم که انسان‌هایی که در زمان نوح (ع) بودند، بر آنها مهربانی نکرد، «بل إنما حفظ نوحاً ثامناً كارزاً للبرّ إذ جلب طوفاناً على عالم الفجار».

تناقض، می‌گوید: «و لم يشفق على العالم القديم»، خداوند مهربانی نکرد با عالم قدیم و نوح هم دعا کرد. «بل إنما حفظ نوحاً ثامناً» آنجا گفت هفتم، اینجا می‌گوید هشتم. «كارزاً للبرّ إذ جلب طوفاناً على عالم الفجار» اگر «كارزاً للبرّ» است، چون «جلب طوفاناً على عالم الفجار»، پس خدا بر خلاف اوست، یعنی نوح کار بهتری کرد، خدا کار بدتری کرد. چندین تناقض در اینجا هست. «ثم التوراة تناقض هذين النصين حيث تعلن بصراحة: نوح في العهد العتيق: شرب خمر و يظلم» نسبت شرب خمر.

این عبارتی که من نقل می‌کنم، از سفر تکوین المخلوقات است، فصل ٩، آیه ١٨ تا ٢٧: «إن نوحاً بعد ما خرج من الفلك و نجا عن العرق أخذ يغرس الكرم و يشرب الخمر» خمر که معلوم است خمر است دیگر، عرق خورد، شراب خورد. «فسكر و تعرّى داخل خبائه» داخل خیمه‌اش لخت شد، چون آدمی که مست است نمی‌فهمد، لخت شد. «فستر عليه ولداه «سام و يافث»» خوب آنها که عرق نخورده بودند، آنها «ستر عليه». «و وجّاه إلى الورا» او را برگرداندند که عورت او پیدا نباشد، چون عورت پشت خیلی پیدا نیست، عورت جلو کاملاً پیدا است. «و وجّاه إلى الورا فلم يبصر عورة أبيهما»، می‌خواستند عورت پدر را نبینند، او را برگرداندند که نبینند دیگر، نمی‌توانستند که چشم روی هم بگذارند و کور شوند. «فلما استيقظ نوح من خمرة لعن كنعان ولده الأصغر» وقتی که اثرات مستی کنار رفت، «لعن كنعان ولده الأصغر» و نما ذنب إلا أنه أبصر عورة أبيه عند عراه و سكره فأخبر أخويه فسترها فدعا على كنعان ان يصير عبداً لأخويه» قضیه به عکس است. چه کسی اطلاع داد به سام و یافث که پدر عریان است؟ کنعان، کنعان برای اینکه پدر محفوظ بماند و چشم‌ها به پدر نیفتد، اطلاع داد به سام و یافث که پدر عریان شده چون مست شده، او را برگردانید. بعد که نوح (ع) به حالت عادی برگشت معاذ الله، معاذ الله به حالت عادی بر نمی‌گردد، به اصل مطلب. بعد که به حالت عادی برگشت نوح (ع)، لعن کرد کنعان را، چرا کنعان تو که دیدی من عریان هستم، به دو برادرت خبر دادی مرا برگردانند؟ معلوم می‌شود که دیدن عورت او از مستحبات یا از واجبات بود که لعن کرد کنعان

را که چرا بر گرداندی. «فأخبر أخويه فسترها فدعا علي كنعان ان يصير عبداً لأخويه» نفرین کرد که کنعان که این اخبار را کرده که پدر را بپوشانند، این عبد اخویه بشود. «و لقد كان هذا الذنب العظيم - و حاشاه - بعد ما باركه الله و أقام ميثاقه معه» (تکوین المخلوقات ۹: ۹).

البته اینجا این سؤال پیش می‌آید که غلط در کتاب‌های آسمانی افتاده، چرا نه؟ حرف‌های غلط، زیر و زبر، کم کردن، زیاد کردن، بالا و پایین هست، اما تا این حد؟ اولاً تناقضات، ثانیاً نسبت دادن به اولین پیامبر اولوالعزم که شرب خمر کرد، اولاً، چه زمانی؟ بعد ما بارک الله له، بارکه الله تعالی، خدا به او برکت داد، نبوت داد و... بعد از این شرب خمر کرد و بعد از اینکه شرب خمر کرد، عوض اینکه استغفار کند، لعن کرد آن فرزندش را که به دو فرزند دیگر اطلاع داده بود که پدر اینطور است، او را برگردانید که ما نبینیم. این چرا پیش می‌آید، چرا به این حساب است. البته نگفتم در کتاب نوح نوشته، در تورات است.

در طول تاریخ رسالات کسانی که می‌خواستند گناه کنند و گناهشان حالت شرعی داشته باشد، انبیاء را پیش می‌کشیدند، کما اینکه الآن هم همین‌طور است، اگر بگوییم که چرا چنین می‌کنی؟ می‌گویند فلان کس که داری چنین مقام است دارد چنین می‌کند، می‌خواهد تجویز کند کار خودش را، یا کار خودش را تشریحاً تجویز کند و یا بگوید وقتی که بزرگان چنین می‌کنند، پس ما چرا چنین نکنیم؟ اینها هم انبیاء خود را نسبت شرب خمر، حتی نسبت زنا، حتی نسبت بت‌پرستی، این را نسبت به سلیمان داده که بعداً عرض می‌کنیم، که ایشان مذبح‌هایی از برای زنانش که مشرک و بت‌پرست بودند ساخت، از بیت‌المال مذبح‌هایی ساخت برای این زن‌هایی که مشرک و بت‌پرست بودند و این زن‌ها نهصدتا بودند، سیصدتا عقدی بودند، ششصدتا صیغه‌ای. این نسبت‌ها را می‌دهد، کاری به تعداد زن‌ها نداریم. اینکه مذبح ساخته، نسبت بت‌پرستی، شرب خمر، حتی دزدی و... می‌دهند برای چه؟ برای اینکه خودشان را اینها تبرئه کنند که اگر مبتلای به این جریان شدند، زیاد مورد تکذیب و مورد سرزنش نباشند، چون بزرگان این کار را کردند.

این آنچه که در نص تورات موجود هست. در اینجا ما عرض کردیم: «المناظر: واویلاه! کیف تناسب العدالة و العصمة شرب الخمر و لعن من لا يستحقه؟ أفلمعون بشرب الخمر يحق له أن يلعن ولده الصغیر» کسی که به شرب خمر ملعون شده، حالا مکلف هست، چون شرب خمر که کرده، حالش جا آمده فعلاً و می‌فهمد، این الآن که

خودش ملعون است به شرب خمر باید استغفار بکند، می‌آید فرزند کوچکش را لعن می‌کند، چرا؟ چون موجب شد عورتش محفوظ بماند. «أفلمعون بشرب الخمر يحق له أن يلعن ولده الصغير رغم أنه أبصره عرياناً فأخبر أخويه ليستره؟ أم تقولون إن الخمر كانت محللة وقتئذ؟!» که بحث کردیم غیر ممکن است که عقل فرودگاه شرایع است، هواپیما فرودگاه خودش را خراب کند تا سقوط کند، نمی‌شود. مهم‌ترین چیز برای شرایع عقل است، امکان ندارد، اگر ما هیچ آیه‌ای، روایتی اصلاً نداشتیم که آیا شرب خمر از اول حلال بوده یا نه؟ می‌گوییم قطعاً حرام بوده، برای اینکه اصل رسالت ملازم است قطعاً با اینکه عقلی در کار باشد تا رسالت‌ها فرود کند.

«أم تقولون إن الخمر كانت محللة وقتئذ؟! فهل هذا إلا قضاءً على دعوات الأنبياء حيث لا يؤمن دعوة من خبل بالشرب» با شرب خمر دیوانه می‌شود «عن الخطأ و الضلال، و لا تكليف لمن لا يعقل فكيف يبلغ النبيون من يجوز له شرب الخمر و يحن إليه، و لا سيما إذا شربها الداعي نفسه، فلا يعقل لا هو و لا من يدعوهم، ضعف الطالب و المطلوب!» در اینجا برای مجموعه اشخاصی که ضعیف هستند در استدلال، اگر به او بگویید که شما چنین هستید، می‌گوید خودتی! این جواب نیست، شما چنین هستید، اگر چنین نیستید رد کن، خودتی یعنی چه؟ اینها می‌گویند خودتی! «جمعية المرسلين الأمريكان: لا ننكر أنه حرام» شرب خمر حرام است «إلا أن نبيكم أيضاً شرب الخمر و النبيذ» به نبی ما نسبت شرب خمر دادند «حال طوافه كما في أحاديثكم». من یادم است یکی از اسقف‌های بزرگ بیروت، با هم صحبت می‌کردیم، گفت اگر نسبت به مسیح (ع) شرب خمر است، نسبت به پیغمبر شما هم در روایات اسلامی شرب خمر است. گفتم اولاً این نیست، ولكن نسبت به مسیح (ع) در انجیل متی هست که ایشان دزدی فرمودند، گفت چطور؟ گفتم در انجیل متی، فصل فلان، آیه فلان که الآن حفظ نکردم، یادم نیست، دارد که عیسی با یوحنا که یک جوان بسیار زیبایی از حواریین ایشان بود داشتند می‌رفتند، رسیدند به جایی که کسی سوار یک حماری است. عیسی به او گفت برو پایین، رفت پایین، عیسی سوار شد و یوحنا را جلوی خودش سوار کرد و برد. پس به نص این آیه انجیلی، جناب عیسی (ع) دزدی کردند و الاغ دزدیدند، می‌دانید علامتش چیست؟ البته استدلال به آنچه در انجیل است، و الا عیسی (ع) که بری از این حرف‌ها است، استدلال به آنچه در انجیل است، می‌دانید دلیل عینی آن چیست؟ این است که شما در خانه خود یک نعل الاغ می‌چسبانید، می‌دانید معنی آن چیست؟ این نعل الاغ دلیل است

بر این شاهکار جناب مسیح انجیل شما که ایشان الاغ دزیده است و این را همین طور علنی کرده‌اید که بله، این نعل الاغ را بالای تمام خانه‌ها می‌زنید. تمام خانه‌ها حتی ادارات مسیحی و... خود نعل را می‌زنند که این نعل الاغ جناب مسیح (ع) است. و العیاذ بالله سبحانه و تعالی از این نسبت‌های غلط که در کتب مقدسه می‌گویند و در این کتب مدّسه تورات و انجیل نسبت به انبیاء (ع) هست.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».